

حیف از آن همه اندوه و خیال

بازگشت / پدر و آلوده و وار / ۲۰۰۵

چاپ شده در : روزنامه اعتماد

زمان انتشار : ۱۳۸۷

قابلیت هایی که در خط کلی داستان فیلم بازگشت برای تبدیل آن به یک شاهکار وجود دارد، واقعاً چشمگیر است. مثل اغلب فیلم های درخشان آلمودووار، این قابلیت بیش از هرچیز، از یک ایده ظاهراً ساده و پرداخت کاملاً عینی آن، بدون هیچ نوع شعبده تصویری و تروکاژی، سرچشمه می گیرد: مادری که سال ها پیش به اتفاق شوهرش در آتش سوزی مرده، ناگهان و همزمان با مرگ خواهر پیرش، به دهکده محل زندگی اش بر می گردد. فیلم مراحل مختلف حضور این روح/شیخ مادر را تا پیش از ده پانزده دقیقه پایانی، به شکلی واقع نمایانه پرداخت می کند و این که تصاویر و عینیت جاری در این بخش هیچ فرقی با داستان های موازی و واقع گرای دیگر فیلم ندارد، به تدریج و در طول رویارویی یکایک دختران مادر با او، تکان دهنده تر می شود. در حقیقت بازگشت از آن خصلت قدیمی فلینی وار و بونوئلی که غریب ترین کنش ها را به عینی ترین شکل ممکن و بدون افزودن پیرایه های بصری مؤکد، به نمایش می گذاشتند (مثلاً در زندگی شیرین یا این میل مبهم هوس)، میراث غنی و پرباری برگرفته است که البته پیشتر هم در مثلاً زنان در آستانه فروپاشی عصبی یا با او حرف بزن یا طراوت تن Live Flesh / در کارنامه آلمودووار سابقه داشت .

ولی همه مشکل از جایی شروع می شود که فیلم و فیلمنامه برای از بین بردن ابهام درخشان مربوط به حضور فیزیکی روح مادر، به سراغ یک گره گشایی بسیار دم دستی در باب خیانت و انتقام و اینها می رود و به شیوه ای باورنکردنی، همه آن اندوه و خیال پروری مراحل قبلی داستان را به یک تعیین تکلیف قطعی با آسودگی خیال تماشاگر عام، می فروشد. مادر، نه تنها روح نیست، بلکه به این دلیل خود را سال ها مرده جلوه داده که شوهرش و محبوب او را با خانه، یک جا آتش زده و حالا همان زن به جای جسد او، زیر سنگ قبرش خفته! این گره گشایی، می تواند برای یک تریلر ملودراماتیک در دل جریان اصلی سینمای آمریکا جذاب باشد و البته در خیل فیلم های مشابهش، خیلی زود گم و فراموش شود؛ ولی در فیلمی که همه غنايش را از این می گرفت که روح مادر را درست مثل یک شخصیت زنده و واقعی نشان دهد و لحظه های هم

شوخی و هم اندوه باری مثل دو سه سکانس پنهان شدن مادر در زیر تخت را از همین رهگذر به دست می آورد، این که بفهمیم مادر واقعاً زنده بوده، نقض غرض یا فریب یا تخریب همه وجوه خیال انگیز و مرگ باورانه اثر، بیش نیست. حتی اگر آلودووار فیلمنامه نویس، اصرار داشت که جنبه خیال انگیز و وهم آمیز قصه اش را به وجه واقع گرا و قابل باور برای عامه مخاطب، پیوند بزند و مسئله زنده بودن مادر را مطرح کند، می توانست بعد از فصل مکالمه مادر (کارمن مائورا) و دختر بزرگش ریموندا (پنه لویه کروز) و گره گشایی درباره آتش سوزی و همچنین رابطه پدر ریموندا با او (معادلی قدیمی از رابطه ای که پدر دروغین دختر ریموندا می خواست با او برقرار کند)، آلودووار کارگردان می توانست در پرداختش همچنان بر این نکته که مادر از دید دو دختر دیگر، روح تلقی می شود، بیشتر تأکید کند. در شرایط کنونی هم به خودمان می گوئیم کسی که باید از مردم روستا تا پلیس، از همه پنهان شود و قاچاقی زندگی کند، عملاً فرقی با روح یک مرده ندارد. ولی اگر تأکید فیلمساز بیشتر می شد، اگر مثلاً موقعیت معرفی او به عنوان یک زن روس و همکار دختر آرایشگرش ساله (لولا دوئناس) را باز می دیدیم، اگر این تردید که بالاخره نمی شود مطمئن بود او روح است یا زنده، همچنان در فیلم جاری می شد و پایان بندی را چنین قطعی نمی کرد، با پوزش از همه کلاسیک پرستان هم مسلکم، معتقدم بازگشت به لحاظ تازگی و غافلگیرکنندگی، حتی همپای بزرگ ترین شاهکار مربوط به پیوند جهان ارواح با زندگی عینی زندگان یعنی اوگتسو مونوگاتاری کنجی میزوگوچی می شد.